



زندگی با اندوه طویل و حفره‌ای عمیق



علی ورامینی
دبیر گروه فرهنگ

در غزل معروف مولانا که می‌گویند آخرین غزل اوست و در حال احتضار آن را سروده، یک مصرع عجیب وجود دارد؛ «دریست غیر مردن کان را دوا نباشد». عجیب این است که مولانا هم با آن جهان‌نگری و مواجهه‌اش با هستی مرگ را درد می‌داند. حتی برای مولانا که مرگ را صرفاً مرحله‌ای برای گذار از دنیای دون به جهان اولی می‌داند، هیمنه مرگ چنان است که متأثرش می‌کند و آن را تنها دردی می‌خواند که درمان ندارد.

هیمنه مرگ از آن روست که با هرگز بیوند خورده است. یک فقدان ابدی. آنکه می‌میرد دیگر برای همیشه این زیست را نخواهد داشت و آن کس هم که با مرگ، عزیزی را از دست می‌دهد با یک فقدان همیشگی مواجه خواهد شد. البته آنکه می‌میرد فقدان مرگ خودش را تجربه نمی‌کند. هایدگر می‌گفت «ادراین مرگ خود را نمی‌زند». لیکور هر قرن‌ها پیش از او گفته بود، وقتی می‌میرم دیگر نیستیم که بخوایم رنج مرگ را تجربه کنیم. یا ما هستیم یا مرگ. بماند که اینها وقتی اعتبار دارد که انسان نداند می‌خواهد بمیرد. منظور «مرگ آگاهی» در معنای فلسفی‌اش نیست، آمی که بداند در حال مردن است تجربه مرگ خودش را هم، لاقلاً بیش از آن‌که ناگهان می‌میرد خواهد داشت.

مرگ دیگری نزدیک به ما، مرگ عزیز، داستان دیگری دارد. تجربه یک فقدان همیشگی، یک نبودن تا ابد انگار حفره‌ای عمیق همیشه با صاحب درد خواهد ماند. عالمان روان معتقدند وقتی با مرگ نزدیکان مواجه می‌شویم سه احساس بر ما مستولی می‌شود: اندوه، حسرت و پشیمانی. اندوه که ناشی از همان فقدان عظیم است، حسرت به خوشی‌هایی که می‌توانستیم با آنکه از دست دادیم، داشته باشیم و روزهایی که با او بگذرانیم مرتبط است و پشیمانی هم با بی‌اخلاقی‌هایی که نسبت به او کردیم ربط پیدا می‌کند. همان صاحب‌نظران معتقدند که اندوه را با لآخره می‌توان پشت سر گذاشت اما کنار آمدن با حسرت و بخصوص پشیمانی بسیار سخت است.

فیلم «چرا گریه نمی‌کنی؟» ساخته علیضرامعمدی، داستان مردیست که به اندوه طویل درگذشت برادرش دچار شده و حفره نبودن برادرش زندگی را برای او یکسره بی‌معنا کرده است. «علی» که در ادامه «رضا» ساخته قبلی معمندی بخشی از پازل خودنگاره فیلمساز است، یک عکاس خبری است که برادر کوچک خودش را به تازگی از دست داده است. او بغض فروخورده‌ای دارد، پریشان احوالی‌اش کارش را به بیابانگردی کشانده. همه اطرافیانش می‌خواهند که به او کمک کنند تا بغض بترکد و بتواند سوگوارش را کامل کند. انگار علی میان حس‌هایی که از فقدان کسی بر آدمی مستولی می‌شود بیش از همه در اندوه عمیق گرفتار شده است. در این میان، همزمان مبارزه با آن اندوه و تلاش برای هضم آن، باید با کلافگی این‌هم کنار بیاید که همه اطرافیان می‌خواهند برای او نسخه‌های بیچند راهی که گمان می‌کنند برای خوششان جواب داده جلوی پای او بگذارند. در میان اطرافیان او انگار تنها صبا، دختری که به تازگی با او آشنا شده است بدون نسخه‌پیچی‌های کلافه‌کننده فقط کنار او می‌ماند و سعی می‌کند حالش را خوب کند. نه می‌خواهد که گریه کند نه راهی پیش پای او بگذارد. بوالعجب که در میان همه عقلاً، آنکه به ماه تولد خیلی حساس است و آدم‌ها را براساس آن دسته‌بندی می‌کند، پخته‌تر و همدلانتر رفتار می‌کند. انگار اوست که فقط می‌فهمد با آدم سوگ‌دیده، آدمی که حفره‌ای عمیق درونش به‌وجود آمده چطور رفتار کند که باعث کلافه شدن او نشود. همین کیمیای او و دوست داشتنش است که در نهایت موجب بازپیوند علی به این جهان می‌شود. «چرا گریه نمی‌کنی؟» با هیمنه مرگ شروع می‌شود و با نور «امکان زندگی» تمام. گویی فیلمساز می‌خواهد به ما بگوید اگر چه همه دره‌هایی که ما را نمی‌کشد، قوی‌ترمان هم نمی‌کند و بعضی از آنها چون حفره‌ای تا ابد همیشه با ما خواهد بود، اما می‌توان با همان درد و حفره هم به زندگی ادامه داد؛ اگر چه از سر وظیفه.



کشور کثرت‌ها

از نظر جیمز بلک ارائه تاریخی واحد از فرانسه ممکن نیست



معرفی کتاب

تاریخ فشرده فرانسه
نویسنده: جرمی بلک
مترجم: سیما سلطانی
انتشارات: نشر مرکز
قیمت: ۲۹۵ هزار تومان

فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

نقش ویژه جنگ در تاریخ فرانسه اشاره می‌کند.

اهمیت نقش جنگ در تاریخ فرانسه نزد بلک، شمایلی از دیدگاه نظری کلان او در حوزه فلسفه تاریخ را نیز به‌نمایش می‌گذارد: «جنگ، بعد کلیدی سیاست، نارسایی‌های جبر زیست‌محیطی (environmental determinism) را برجسته کرد؛ مکتبی که به موجب آن موقعیت هر کشور و بنابراین هر ملت براساس جغرافیای طبیعی آن تعیین می‌شود.» بدیل بلک در برابر این رویکرد، اما توجه به مقوله «جغرافیای تاریخی، مبتنی بر منطقه یا دیار» است. رویکرد اخیر «کمتر به محیط به‌عنوان نیروی تعیین‌کننده می‌پرداخت و بیشتر بر تأثیر متقابل محیط و جامعه انسانی تأکید داشت، تأکیدی که به‌ویژه ناشی از اندیشه‌های پل ویدال دو بلاش (۱۹۱۸ - ۱۸۴۵)، صاحب کرسی جغرافیا در دانشگاه سوربن در سال ۱۸۹۹ بود.» از نظر بلاش، محیط‌زیست بیش از آنکه مسئله اصلی تاریخ باشد، بستری برای پیشرفت بشر است. با چنین پیش‌فرضی، محیط‌زیست زمینه‌ای است که انواع فعالیت‌های بشری در کنار جغرافیای فرهنگی در آن عمل می‌کنند تا فعل پیچیده تاسیس ملت محقق شود. بلک با چنین نگرشی به تلفیق تاریخ و جغرافیا در سطح مناطق مختلف فرانسه می‌پردازد و با این استدلال لوئیس فور همراه می‌شود که «هر منطقه سبک زندگی متفاوتی دارد.» و «تنوع سبک‌ها» حتی از «تنوع جغرافیای طبیعی مناطق بیشتر است.»

کتاب «تاریخ فشرده فرانسه» علاوه بر مقدمه و نتیجه‌گیری، شامل ۱۴ فصل می‌شود که عناوین آنها از این قرار است: میراث پیشاتاریخی، فرانسه رومی، اوایل قرون وسطی، فرانسه قرون وسطی، فرانسه رنسانس (۱۵۹۸-۱۴۹۴)، از هانری چهارم تا لوئی چهاردهم (۱۷۱۵-۱۵۹۸)، رژیم سابق (۱۷۸۹-۱۷۱۵)، انقلاب (۱۷۹۹-۱۷۸۹)، از ناپلئون اول تا ناپلئون سوم (۱۸۷۰-۱۷۹۹)، جمهوری سوم (۱۹۳۹-۱۸۷۰)، جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹)، تولد دوباره فرانسه (۱۹۶۹-۱۹۴۵)، فرانسه مدرن (۲۰۰۰-۱۹۶۹) و فرانسه امروز (۲۰۰۱ تاکنون).

در روایت بلک، نه خبری از فرانسه واحد است، نه تصویری آرمانی از تاریخ این سرزمین روایت می‌شود. او بر وجه پیش‌بینی‌ناپذیر رویدادها و روندها توجه دارد؛ کمالینکه به‌صراحت دربارۀ انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه که الگویی از انقلاب کلاسیک مدرن در جهان بوده و بسیاری از ملل جهان، فرانسه را با آن می‌شناسند، معتقد است هیچ دلیلی وجود ندارد که آن انقلاب را غیرقابل اجتناب تلقی کنیم. با این همه تردیدی نیست که امروز هویت فرانسه بدین‌تحوّل سیاسی مهم‌گره خورده است. از نظر بلک البته همچنان تنش میان انواع دموکراسی‌های نمایندگی و مستقیم‌نشان می‌دهد که صورت‌مستقله دموکراسی در فرانسه به فیصله‌نهایی نرسیده است و در تحلیل جامعه فرانسه نیز باید علاوه بر مولفه‌های سیاسی به عناصر مذهبی و جغرافیایی داخلی و خارجی، به‌خصوص نسبت فرانسه با اتحادیه اروپا و نقش این کشور در میان قدرت‌های اروپایی توجه کرد. جز این فرهنگ سیاسی خاص محافظه‌کارانه و در عین ضدولتی فرانسویان نیز قابل تأمل است.

به‌تازگی نشر «مرکز»، انتشار مجموعه‌ای با عنوان «تاریخ فشرده» را آغاز کرده است. در این مجموعه تاکنون تاریخ فشرده انگلستان، آلمان، چین، اتحاد شوروی، اروپا و فرانسه به چاپ رسیده است. مهمترین ویژگی این مجموعه، ارائه تاریخ طولانی این واحدهای سیاسی در قالب زبانی ساده است که مخاطب را به درکی تاریخی و بلندمدت از تحول جماعات انسانی ساکن در این جغرافیایا می‌رساند و نشان می‌دهد چگونه این کشورها در قرون اخیر در شکل دولت‌ملت ظهور کرده‌اند. این روایت‌ها البته تاریخی کلیشه‌ای که صرفاً به ذکر رویدادها بپردازد نیست بلکه نویسندگان این آثار کوشیده‌اند از دل توالی رویدادها، نظم کلی‌تری برسازند این کشورها را نیز تبیین کنند. برای نمونه، جیمز هاوز در کتاب «تاریخ فشرده انگلستان» جدا از نقل تاریخ این سرزمین، کلیت این تاریخ را حول نزاع «بریتانیای داخلی» (انگلستان جنوبی به مرکزیت لندن) و «بریتانیای خارجی» (انگلستان شمالی یعنی شمال رود ترنت، اسکاتلند، ولز و جزایر کوچک بریتانیا) ساماندهی می‌کند؛ امری که انگلستان را همواره کشوری دوباره از نظر زبانی، مذهبی، اقتصادی و فرهنگی نگه داشته است. شیلا پاتریک نیز در بررسی تاریخ اتحاد جماهیر شوروی، بر عناصر تصادف و تناقض - چه در وقوع انقلاب، چه در دوران حکمرانی بلشویک‌ها - انگشت تأکید می‌گذارد.

اگر از این زاویه به کتاب «تاریخ فشرده فرانسه» بنگریم می‌بینیم که جیمز بلک، نویسنده این اثر نیز فقط به تاریخ نقلی نپرداخته است و ویرای حوادث و رخدادها، می‌کوشد سررشته‌هایی پیونددهنده میان فرانسه در اعصار مختلف تاریخی بیابد. بلک متولد ۱۹۵۵، مورخ، نویسنده و استاد سابق تاریخ در دانشگاه اکستر بریتانیاست و در مقدمه این کتاب و از همان آغاز این نکته را گوشزد می‌شود که ارائه روایتی یگانه و وحدت‌گرا از تاریخ فرانسه، ممکن نیست: «بررسی تاریخ فرانسه بیش از هر چیز به‌معنای به‌چالش کشیدن تصور ذهنی ما از فرانسه به‌مثابه موجودیتی «بدیهی» است که در طول زمان بدون تغییر و یکپارچه باقی مانده است.» بلک دلیل این امر را در سه عامل می‌داند: «نخست اینکه با توجه به طیف خطمخ‌های سیاسی موجود، درک روشنی از معنای فرانسه در این روزگار وجود ندارد. دوم اینکه این طیف، خوانش‌های بسیار متفاوتی از تاریخ فرانسه را در برمی‌گیرد. سوم اینکه این‌خوانش‌های گوناگون به شرایطی بازمی‌گردند که مدت‌های بسیار دراز، در واقع چندین قرن به قوت خود باقی مانده است؛ فرانسه تاریخی دیرین دارد و فرانسوی‌ها از حافظه‌ای ماندگار برخوردارند.»

تأکید بلک نیز همچون آنچه دربارۀ دیدگاه شیلا پاتریک در کتاب «تاریخ فشرده اتحاد شوروی» دیدیم، بر «سرشت دور از انتظار رویدادها و ویژگی غیر قابل پیش‌بینی پیامدها در فرانسه‌ای چندپارۀ و مستعد بحران» است. در چنین تفسیری «بحران‌ها و شرایط اتفاقی» را نباید دست‌کم گرفت و نتیجه این رویکرد چنین است: «تاریخ فرانسه غیرقطعی‌تر و در عین حال جذاب‌تر از آن چیزی است که احتمالاً ارزیابی می‌شود، همچنین رویکرد مزبور تمرکز بیشتری بر بحران‌های سیاسی داخلی و خارجی خواهد داشت.» در میان این بحران‌ها، بلک به‌خصوص به

قبلاًگم شده‌اند.» و این که سوال اونیز بسیار انسان‌محور است: شاید این فیل‌ها هستند که تعجب می‌کنند چرا مردم بیشتر شبیه آن‌ها نیستند؟

داستان کوتاه فیل شاید فقط در باره‌ی غیر ممکن بودن واقعیت نباشد. «نام‌ها قبلاًگم شده‌اند.» بلکه همچنین درباره‌ی این است که چطور واقعیت با زبانی به خود گرامشی است. فیل می‌پرسد چرا تو بیشتر شبیه من نیستی. دنیا فیل است، با تمام نام‌های بودنش، چگونه می‌توان تعهدات سیاسی‌را مشخص کرد وقتی واقعیت اساساً عجیب است و همیشه از درک دانش ما دور است؟ وقتی قطعیت ناممکن است، فرد چطور می‌تواند عمل کند؟ برای گرامشی این حالا یک سوال عملی است، نه صرفاً سوالی فلسفی.

گرامشی همچنین اوقاتش را در اوستیکا به‌عنوان موجودی شرح می‌دهد که مثل سفر اکتشافی فرام نانسن به قطب شمال است که در این سفر کاوشگر می‌گذارد کشتی‌اش سه‌سال‌ونیم در یخ محصور شود تا از امواج شرقی - غربی در اقیانوس‌های شمالی بهره‌برد. گرامشی می‌نویسد: «اوپا کندی طاق‌تفرسای بی‌همانگ با یخ‌ها حرکت می‌کرد و وضعیت ذهنی مرا می‌توان با دریانوردان نانسن طی این سفر فوق‌العاده مقایسه کرد.» برای گرامشی «ارباب سلولش» بودن مسئله‌ی اراده و صبوری بود؛ بیشتر همراه شدن با امواج تا تلاش برای مقاومت در برابر آن‌ها. به‌نظر می‌رسد او پیشنهاد می‌کند هوشیار و خونسر باشید. مختصر، محدود و محفوظ بمانید. در واقع حتی می‌توان گفت که نانسن از زندان یخی خود برای اهدافش استفاده می‌کند، همان‌طور که گرامشی دوران زندانش را فرصتی برای خواندن و نوشتن می‌داند.

این «زندگی آکواریومی» همان‌طور که او آن را می‌نامد، «آن قدرها هم که تصور می‌شود یکنواخت، نیست: مانند تنه‌ی درختی که در طوفان ویران شده است، حشرات در ریشه‌های آن می‌لوند، قارچ‌ها در حال رشدند و این تمام چیزهایی است که انسان می‌تواند درک کند. تمام چیزهایی که شخصی می‌تواند به آن توجه کند اگر پذیرای دیدن به فراتر از تازگی اولیه سقوط درخت باشد. «من ذهنیت یک محکوم کامل را دارم، روزها را فقط سر می‌سرم می‌کنم، هیچ‌ان زنده نمی‌شوم. برای خودم مشکلی که حل‌نشده باشد، درست نمی‌کنم.» در حالی که گرامشی از استفاده از چنین زبانی منع می‌شود، او مثل سربازی انقلابی، رواقی‌گونه بی‌تفاوتی در برابر رنج را اتخاذ می‌کند و بی‌سروصدا وقت خود را می‌گذراند تا بتواند دوباره دست به اقدامی بزند.

نامه‌های اصلی گرامشی به همسرش جولیا نیست بلکه به خواهر اوتانیاست. او برای همسرش از اخباری عمدتاً خوش‌بینانه و مبهم سخن می‌گوید، اما با تانیای در مورد احساسات و نیازهایش بسیار صریح‌تر است و بیشتر اوقات برای او نامه می‌نویسد. در حالی که گمانه‌زنی‌هایی وجود داشت که گرامشی با تانیای رابطه‌ای داشته یا می‌خواست رابطه داشته باشد، اما محتمل‌تر است که وضعیت عاطفی او بیشتر منجمد شده است، فقط مکاتبه‌هایش با جولیا حاوی احساسات و عواطف زیادی است. او پس از هشدار به احساسات «عاشقانه» و «حساسیت‌های بیمارگونه» برادرش کارلو به او می‌نویسد: «من از سنگ ساخته شده‌ام و امیدوارم سخت‌تر شوم.»

جلد اول نامه‌های زندان آنتونیو گرامشی (از ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸) به کوشش سر جیو گایرولیو و السا فوبینی، پیش‌تر با ترجمه‌ی انمار موسوی‌نیا توسط نشر نی منتشر شده بود و حالا به‌تازگی جلد دوم این اثر که نامه‌های گرامشی از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۱ را دربر می‌گیرد، با ترجمه‌ی مترجم از سوی نشر نی منتشر شده است.

راوی حرف می‌زند، ترجمه صحبت‌هایشان توسط راوی آورده می‌شد اما در این‌جا دیگرتر ترجمه صحبت‌های شخصیت‌های سوئدی یا آمریکایی یا دانمارکی را نمی‌شنویم، بلکه صدای خود شخصیت را می‌شنویم و می‌خوانیم. با این حساب سلطان‌زاده یک فضای سبزپایانه به‌وجود آورده است.

تعداد اولیه رمان «محاکمه» از همان خطوط نخستین با چشم در چشم شدن عیساخان در اردوگاه پناهندگان سندهولم با مامورانی که به قصد بردنش به اردوگاه دیپورت‌شوندگان شیلزمارک بالای سرش ایستاده‌اند، برهم می‌خورد و سایه سیاه ردمز تا پایان گریبانش را راه نمی‌سازد. داستان که از زمان حال آغاز شده است، بخش‌بخش به زمان گذشته برمی‌گردد. رفت‌وآمد آصف سلطان‌زاده میان زمان حال و گذشته و قصدش از ایجاد این گذشته‌نگرها، این است که بگوید چرا قهرمان به این وضعیت افتاده و چه فرزاد و فرودی را طی کرده است. همین‌طور، مخاطب درمی‌یابد که اگر عیساخان به افغانستان برگردانده شود، چه خطری او را تهدید می‌کند. رمان «محاکمه» را می‌توان رمان ایده‌ها دانست، به این معنا که شخصیت اصلی بیانگر شکلی از ایده و شکلی از ایدئولوژی است، در واقع با وجودی که قهرمان بر سر تصمیمش می‌ماند و واقعیت را می‌گوید اما نمی‌تواند در وضعیت کلی، تغییری به وجود آورد. عیساخان در جایی از همان گذشته‌نگرها، در دوران کودکی و به هنگام دریافت کارنامه‌اش از دست رئیس جمهور در دادخواهی از خون مادرش که در بمباران ناتوان کشته شده است، می‌گوید: «مادر می‌گه هیچ مرده‌ای تا از خون‌شان بازخواست نشه، آرمزیده نمی‌شه... شهر و دیار بر هستن از این مرده‌ها. همگی چشم انتظار. می‌ترسم تعدادشان از زنده‌ها زیادتر شئون.» رئیس‌جمهور با حوصله‌مندی پاسخ می‌دهد: «برایش بگو بره و د آرمش بخوابه. از خون‌شان که ریخته‌شده بازخواست می‌کنیم.» هر چند نویسنده رمان «محاکمه»، محمد آصف سلطان‌زاده خود معتقد است: «سراسر تاریخ افغانستان و جای‌جای این سرزمین، سرشار است از مردگان؛ مردگانی که در گور نخوابیده‌اند و به‌آمزش نرسیده‌اند، مردگانی که منتظرند دادگاهی برگزار شود و در موردشان عدالت تطبیق شود و به‌سزای اعمال‌شان برسند و رمان «محاکمه» این تاریخ را با زبانی می‌کند.»